

یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه

چند توضیح

نوشته زیر یک سال پس از حماسه سیاهکل، در اسفند ماه سال ۱۳۵۰ با امضای «چریکهای فدایی خلق» منتشر شد. بنابراین این گزارش و تحلیل کوتاه را باید نظر جمعی چریکهای فدایی خلق در پایان سال ۱۳۵۰ ارزیابی کرد. با این حال جای تردیدی نیست که در نوشتن این اثر مهم رفیق حمید اشرف نقش تعیین کننده ای داشته است. در این جزوه به رویدادهای تا اواسط فروردین ۱۳۵۰ پرداخته شده و همه رویدادهای یکسال پس از حماسه سیاهکل را شامل نمی شود. این نوشته دومین تحلیل پیرامون رویداد سیاهکل است که از جانب چریکهای فدایی خلق در سال ۱۳۵۰ منتشر شد. اولین بار رفیق مسعود احمد زاده در خرداد سال ۱۳۵۰ در مقدمه ای کوتاه بر کتاب «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک» به تحلیل حماسه سیاهکل پرداخت. مقدمه رفیق مسعود را هم باید نظر چریکهای فدایی خلق در آن شرایط تلقی کرد.

در جزوه یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه، دو گروهی که با ادغام خود در فروردین سال ۱۳۵۰ با نام چریکهای فدایی خلق به فعالیت ادامه دادند، گروه جنگل و گروه رفیق مسعود احمدزاده نامیده شده است. رفیق بیژن جزنی این دو گروه را یک (گروه جنگل) و دو (گروه رفیق مسعود احمدزاده) نامگذاری کرده است. در بعضی از نوشته ها گروه رفیق مسعود، گروه شهر نامگذاری شده است.

پیرامون اختلافات تاکتیکی که در سال ۱۳۴۹ مساله وحدت دو گروه را به تاخیر می انداخت، حمید اشرف به طرح نظراتی می پردازد که نباید آن را تنها نظر تلقی کرد. یکی از علل تاخیر در امر وحدت، همان طور که رفیق حمید به آن اشاره می کند، عدم اطلاع گروه رفیق احمدزاده از کم و کیف کار گروه جنگل بود. گروه جنگل در دادن اطلاعات کامل به گروه دیگر بیش از اندازه مسایل امنیتی را رعایت می کرد. در پائیز سال ۱۳۵۰ در یک اطاق جمعی در زندان اوین که اکثر دستگیر شدگان آن سال به شمول رفقا مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی در آن جمع بودند، مسعود احمدزاده به طرح اختلافات تاکتیکی بین دو گروه پرداخت که متأسفانه من به طور دقیق آن را به خاطر ندارم و امیدوارم کسان دیگری که در آن اطاق حضور داشتند و آن بحثها را به خاطر دارند، روایت خود از بحثهای رفیق مسعود را بیان کنند.

تا آبان ۱۳۴۸ که من در جریان بحثها بودم، گروه جنگل بر این اعتقاد بود که مبارزه در کوه و جنگل نقش تعیین کننده داشته و بخش شهر نقش پشتیبانی برای نیروی انسانی، تبلیغات سیاسی، امکانات تدارکاتی و انجام عملیات ایذایی داشت. پس از آبان سال ۱۳۴۸ من به سربازی رفتم و در اسفند همان سال دستگیر و به مدت ۶ ماه زندان بودم و ۳ ماه پس از آزادی از زندان دوباره در ۲۳ آذر ۱۳۴۹ در پادگان زرهی شیراز دستگیر شدم و بنابراین اطلاعات من در مورد بحثهای درونی و اقدامات تشکیلاتی تا آبان ۱۳۴۸ است. بعضی از توضیحات من پیرامون جزوه یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه بر اساس اطلاعاتی است که یا در رسانه های جمعی آن دوران، به شمول اسناد چریکهای فدایی خلق منتشر شده و یا از طریق زندانیان سیاسی آن زمان به دست آورده ام.

حمید اشرف بنا به دلایل امنیتی و یا بعضی ملاحظات دیگر که بر من روشن نیست از آوردن نام بسیاری از افراد خودداری کرده است. شاید علت این امر آن بوده که این رفیق به علت نقشی که در حیات چریکهای فدایی خلق داشته، نمی خواسته نام خود را در این اثر به تکرار قید کند و بنابراین از نوشتن بعضی اسامی خودداری کرده است. در نوشته حمید اشرف بعضی اشتباهات وجود دارد که با توجه به دقت این رفیق علت آن بر من روشن نیست. به طور مثال تاریخ اعدام ۱۳ رزمنده فدایی که روز ۲۶ اسفند سال ۱۳۴۹ بوده و رسانه های آن روز هم آن را منعکس کردند را ۲۷ اسفند ذکر کرده است. بسیار بعید است که حمید اشرف به این مساله توجه نکرده باشد. به همین دلیل من در آستانه چهلمین سالگرد حماسه و رستاخیز سیاهکل تصمیم گرفتم که این نوشته مهم را با توضیحات و عکس برای آگاهی رسانی به کسانی که خواستار دانستن رویدادهای آن زمان هستند منتشر کنم.

یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه، قبل از این چندین بار به صورت چاپی منتشر و در چند سایت اینترنتی هم درج شده است. من دو جزوه چاپی را با آن چه در سایتهای اینترنتی منتشر شده مقایسه کردم. موارد اشتباه در همه

آنها به یک شکل است. توضیحات من که در پایان متن خواهد آمد با عدد مشخص شده و دو توضیح رفیق حمید اشرف که در متن اصلی با عدد مشخص شده بود، در این متن با عنوان زیرنویس به صورت «الف» و «ب» آورده شده است. در نگارش (رسم الخط) من از شیوه جدا نویسی که به ویژه برای خواندن در اینترنت راحت تر است استفاده کرده ام که با نگارش متن اصلی منطبق نیست.

پیرامون حماسه سپاهکل همچنین آقای ناصر وحدتی در کتاب «داستان سپاهکل» در گزارشی رمان گونه با عنوان «روی خوش زنده گی» به تشریح رویدادهای آن دوران می پردازد. این کتاب توسط موسسه انتشارات نگاه در سال ۱۳۸۶ در تهران منتشر شده است. آقای ناصر وحدتی همزمان با حماسه سپاهکل در همان منطقه دستگیر می شود و مشاهدات خود پیرامون این رویداد را در این گزارش رمان گونه روایت کرده است. ناصر وحدتی در این کتاب به توصیف شخصیت و افکار پدرش، زنده یاد آقای اکبر وحدتی که همزمان با رویداد سپاهکل از طرف ژاندارمری به پاسگاه احضار شده بود می پردازد. آقای اکبر وحدتی یک مخالف قدیمی رژیم شاه بوده که در جریان عملیات سپاهکل به علت عدم اطلاع رزمندگان گروه جنگل از حضور وی در پاسگاه به قتل می رسد.

در سال ۱۳۵۴ نیز رفیق حمید اشرف جزوه دیگری به نام «جمع بندی سه ساله» نوشت که به وسیله سازمان چریکهای فدایی خلق ایران منتشر شد. هر دوی این نوشته ها و البته دهها نوشته دیگر که از جانب چریکهای فدایی خلق طی سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ منتشر شده برای شناخت این جریان که بدون شک نقش مهمی در تحولات سیاسی آن سالها داشته ضروری است.

از قول چرچیل نقل شده که گفته است، تا حقیقت بچنبد دروغ سراسر جهان را فرا می گیرد. (نقل به مضمون) در مورد حقایق مربوط به چریکهای فدایی خلق تا سال ۱۳۵۷ با وجود اسناد بی شمار این جریان که همچون یک جنبش به مدت ۸ سال، با وجود خطاها و کمبودهای بسیار، نقش مداخله گر و پیشرو در جنبش آزادیخواهی مردم ایران داشت، باید گفت به علت دشمنی بی حد و مرز جمهوری اسلامی با نقش مترقیانه جنبش پیشناز چریکهای فدایی خلق و به علت کوتاه فکری بعضی محققان تازه به دوران رسیده، ابعاد دروغ و تهمت ابعاد گسترده ای پیدا کرده است. رویدادهای تاریخی قابل کپی کردن نیست. اما آگاهی از رویدادهای تاریخی کمک می کند تا هزینه پیشبرد مبارزه علیه استبداد مذهبی ولایت فقیه کاهش پیدا کند. باشد که در آستانه چهلمین سالگرد حماسه سپاهکل، باز تکثیر این جزوه بتواند برای جنبش آزادیخواهی مردم ایران و به ویژه برای نسل جوان که با پویایی برای راهجویی نظری و عملی تلاش می کنند سودمند باشد.

مهدی سامع

دیماه ۱۳۸۹

یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه

حمید اشرف

مقدمه:

بیش از یک سال از آغاز مبارزات چریکی در ایران می گذرد. برای کسانی که در مبارزه شرکت دارند و برای دیگران هنوز بسیاری از مسائل مربوط به این دوره روشن نشده است. در این جزوه کوشش می شود که مسائل مربوط به یک سال مبارزه روشن گردد و تحلیلی از تجارب جنبش صورت گیرد.

در شرایطی که گروههای سیاسی به واسطه اعمال فشار نیروهای پلیسی از هرگونه حرکت سازنده باز داشته شده بودند و هرگونه فعالیت نیروهای اپوزیسیون با خشونت تمام متوقف می گردید و انبوه عظیم ترس و خفت بر توده ها و حتی روشنفکران سنگینی بازدارنده ای به وجود آورده بود، «گروه جنگل» فعالیت خود را آغاز کرد. ما عملاً به این نتیجه رسیده بودیم که در اوایل کار ایجاد هر نوع سازمان وسیع و گسترده به منظور بسیج توده ها به علت کنترل شدید پلیس مقدور نمی باشد. لذا به تئوری کار گروهی معتقد شده بودیم. هدف گروه به طور خالص و ساده ایجاد

برخوردهای مسلحانه، ضربه زدن به دشمن به منظور درهم شکستن آتمسفر خفقان در محیط سیاسی ایران و نشان دادن تنها راه مبارزه یعنی «مبارزه مسلحانه» خلق میهنمان بود.

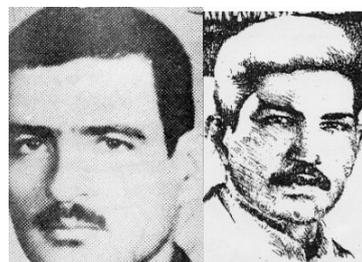


حسن ضیاظریفی عباس سورکی بیژن جزنی

گروه جنگل برمی‌نای فعالیت سه تن از کادرهای سابق تشکیل گردید "۱" (این سه تن بازماندگان گروهی بودند که در سال ۴۵ با هدف ایجاد جنبش قهرآمیز در ایران تشکیل شد "۲" و در زمستان ۴۶ این گروه ضربه شدیدی خورد و رهبران اصلی اش دستگیر شدند. عده ای از کادرها، فرصت طلبانه از جنبش کناره گیری کردند، و تنها دو تن از وفاداران توانستند از کشور خارج شوند و به جنبش ضد امپریالیستی -

ضد صهیونیستی فلسطین بیوندند "۳". هدف این دو تن آن بود که پس از کسب تجارب نظامی به میهن باز گردند. تنها سه نفر نامبرده که فعالیت شان برای پلیس افشاء نشده بود در ایران باقی ماندند تا گروه جدیدی را متکی بر تجارب گروه شکست خورده سازمان دهند. براساس فعالیتهای مقدماتی این سه تن، ۲۲ نفر از معتقدان راه قهرآمیز در یک گروه مخفی سازمان یافتند و شروع به عملیات تدارکاتی نمودند.

کادرها در این زمان دارای زندگی علنی بوده و همواره به طور بالقوه در معرض خطر قرار داشتند. به هر حال، این گروه که بعدها به گروه جنگل معروف شد در پائیز سال ۴۷ با ۸ کادر، سازمان داده شد و تعداد نفرات در فاصله پائیز ۴۷ تا زمستان ۴۸ به ۲۲ نفر افزایش یافت.



محمد صفاری آشتیانی علی اکبر صفایی فراهانی

فعالیتهای تدارکاتی از قبیل خرید ۱۴ قبضه سلاح کمری کوتاه و بلند قدیمی، تهیه نقشه مناطق شمالی ایران، اجرای برنامه های شناسائی سیستماتیک نواحی کوهستانی، ایجاد بایگانی اطلاعاتی تا تابستان ۴۸ ادامه یافت. در این

هنگام بود که یکی از وفاداران خارج شده از کشور به ایران بازگشت. این رفیق (علی اکبر صفایی فراهانی) بود. او پس از خروج از ایران مدتها در زندانهای کشورهای عربی بسر برده بود و سپس به جبهه الفتح پیوست و به خاطر فداکاری و شایستگی اش به فرماندهی جبهه شمالی «الفتح» رسیده بود، و در سازمان «الفتح» به «ابو عباس» شهرت داشت. او به تنهایی و بدون هیچ اطلاعی از وضع کنونی گروه به ایران بازگشته بود. هدف او جمع آوری مجدد رفقای دیرین و سازماندهی یک جنبش روستائی بود. هنگامی که به ایران رسید علیرغم تصوراتش با گروه آماده ای مواجه شد که بسیاری از عوامل لازمی را که برای اجرای برنامه اش به آنها نیازمند بود در اختیار داشت.

پس از مواجه شدن با شرایط امیدوار کننده گروه، او به فلسطین بازگشت تا به یاری امکانات نهضت فلسطین مقداری ملزومات جنگی فراهم آورد... و برای تجهیز گروه به ایران بیاورد. در بهار سال ۴۹ این کار صورت گرفت و رفیق صفایی به اتفاق یکی دیگر از «وفاداران خارج شده» به ایران بازگشتند. بازگشت آنها امید دوباره ای برای گروه ما بود، و بالاخص ملزومات آنها به خوبی می توانست گروه را مسلح کند. از این به



حمید اشرف اسکندر صادقی نژاد غفور حسن پور

بعد کارهای ابتدائی تدارکاتی برای اجرای برنامه منطقه حل مسائل مالی یکی از شعبات بانک ملی ایران (شعبه وزرا) مصادره گردید و مبلغ ۱۶۰ هزار تومان موجودی آن در خدمت گروه قرار گرفت.

به توسط رفقائی که در شمال داشتیم یک سیستم آذوقه رسانی و ارتباطی را سازمان دادیم. در شهریور ۴۹ همه چیز برای حرکت آماده بود. (نقشه، سلاح کمری، مسلسل، مهمات، مواد منفجره، تجهیزات انفرادی و جمعی، سیستم ارتباطی و ...)

فصل اول: از دره «مکار» تا سیاهکل

در تاریخ ۱۵ شهریور ۴۹ (دسته ۶ نفری پیشگامان کوهستان "۴") از دره «مکار» در نزدیکی چالوس حرکت خود را به سمت غرب آغاز کرد. قرارهای ارتباطی طوری سازمان داده شده بود که اکیپ هنگام عبور از مناطقی که در کوهپایه های آن مناطق رفقای بومی سکنی داشتند با شهر تماس برقرار کند.

برنامه دسته کوه به طور خلاصه چنین بود:

اجرای حرکت در امتداد نواحی مرتفع جنگلی گیلان و مازندران از غرب به شرق و شناسائی منطقه از نظر جغرافیائی و نظامی. قرار بود بلافاصله پس از تکمیل شناسائی ابتدائی که امکان تحرک حساب شده را به دسته کوهستان می داد، عملیات نظامی آغاز شود. این عملیات می بایست به صورت حمله به یک پاسگاه و خلع سلاح آن شروع می شد، و افراد موظف بودند بدون درنگ منطقه را ترک گویند تا از عکس العمل احتمالی دشمن مصون باشند، زیرا این واضح بود که بلافاصله پس از اولین عمل چریکی، روستائیان که هنوز درک روشنی از دسته چریکی ندارند واکنش موافقی نشان نخواهند داد، بلکه تداوم در عملیات نظامی است که می تواند به تدریج روستائیان یک منطقه را تحت تأثیر قرار دهد، و آنها را به حمایت معنوی و سپس به حمایت مادی وادار سازد.

ما با آگاهی به این دو موضوع، یعنی عکس العمل نظامی دستگاه و عدم امکان حمایت مادی سریع روستائیان معین کرده بودیم که گروه بلافاصله پس از ضربه از منطقه عملیات خارج شود، و مدتی بعد در منطقه ای دورتر در جایی که دشمن انتظار ندارد ضربه بعدی را وارد سازد، و کلاً هدف عملیات را تبلیغ مسلحانه و تغییر آتمسفر سیاسی در سطح کشور قرار دهد. به طور خلاصه اولین هدف استراتژیک، تغییر آتمسفر سیاسی کشور و طرح عملی مبارزه مسلحانه برای گروههای سیاسی و پایان دادن به جدال چندین ساله بر سر این موضوع بود.

این کار می بایست توسط گروه زبده با تحرک عالی صورت می گرفت که ضربات کوچک ولی پر سر و صدا وارد می ساخت و مطلقاً از درگیری با نیروهای دشمن اجتناب می کرد.

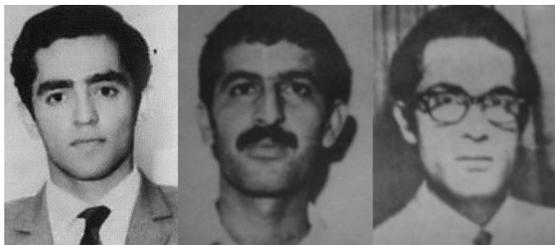
کلاً تدارکات لازم برای چنین عملی انجام گرفته بود و افراد دسته کوهستان در عمل، با تکیه به فداکاری و ایمان انقلابی خود برای این کار آماده می شوند. مسائل مهمی از قبیل: آشنائی و خو گرفتن با زندگی دشوار در جنگل و کوه، آشنائی با مناطق و معابر جنگلی و کوهستانی، تهیه آذوقه تهیه ملزومات انفرادی و جمعی و ... به تدریج حل می شد.

اینها همه مسائل تکنیکی مربوط به فاز اول مبارزه در کوهستان بودند که به خوبی حل می شدند. ولی گروه جنگل با مسائل دیگری نیز روبرو بود. لازم تشخیص داده می شد که همزمان با عملیات کوهستان، در شهرستانهای شمالی و مرکز عملیات تبلیغ مسلحانه آغاز شود. حتی گفتگو از تقدم آغاز عملیات در شهر می رفت. ولی گروه جنگل با امکانات و انرژی محدودی که در اختیار داشت نمی توانست در هر دو زمینه مسائل را به طور یکسان حل نماید بالاخص این که کادرهای شهری هنوز نظامی نشده بودند و عناصر حرفه ای از یکی دو تن تجاوز نمی کردند. دیگر این که برنامه هائی مطرح بود که انرژی بیشتری را طلب می کردند. در این زمان لزوم ارتباط گیری با گروههای واقعاً انقلابی الزامی بود. بنابراین به تماس ابتدائی مان با گروه (رفیق احمدزاده) شکل منظم دادیم. ارتباط دو گروه بنا به ملاحظات امنیتی و ضد اطلاعاتی بسیار محتاطانه صورت می گرفت و بیشتر بر سر مسائل تئوریک انقلاب ایران بحث می شد.

گروه رفیق احمدزاده "۵" متکی بر تجارب و تئوری انقلاب برزیل پیشنهاد سازماندهی جنگ چریکی شهری را می داد و معتقد بود که جنبش باید اول در شهر دور بگیرد و سپس کار در روستا متکی به مبارزه دور گرفته در شهر آغاز گردد و در این مرحله مبارزه به طور عمده از شهر به روستا منتقل گردد.

ولی گروه جنگل پیشنهاد آغاز مبارزه همزمان در شهر و روستا را می داد. دلیل ما خصلت تبلیغی مبارزه مسلحانه در آغاز کار بود. ما معتقد بودیم که کار در شهر و روستا در صورت امکان باید شروع شود. البته به تقدم عملیات در شهر معتقد بودیم ولی این تقدم از نظر ما فقط جنبه تاکتیکی داشت و به منظور آماده کردن افکار عمومی برای جذب و تأثیرپذیری بیشتر از عمل کوه بود. در حالی که این تقدم زمانی از نظرگاه رفقای گروه احمدزاده، جنبه استراتژیک داشت. به هر حال تماس دو گروه در سراسر پائیز ۴۹ بیشتر به بحثهای تئوریک گذشت. دسته کوهستان همچنان به سمت غرب پیش می رفت ولی در شهر هنوز دو گروه فوق به توافق تئوریک نرسیده بودند.

گروه احمدزاده سازماندهی کار کوه را عملی نمی دانست و معتقد بود که تنها با انرژی ذخیره شده ناشی از جنگ شهری می توان کار کوه را سازمان داد و به راستی امکانات آنها هم اجازه اقدام منظمی را در این زمینه نمی داد و ذخائر تجربی بسیار کمی در این زمینه داشتند، و از طرفی از امکانات ما و مهمتر از همه از حرکت عملی ما در این زمینه بی اطلاع گذاشته شده بودند. ما می خواستیم پس از توافق تفویک امکانات را مطرح کنیم، ولی ملاحظه کاربهای اطلاعاتی موجب طولانی شدن بحثها و عدم وصول به نتیجه قاطع و نهائی شده بود.



امیر پرویز پویان عباس مفتاحی مسعود احمدزاده

فرماندهی دسته کوهستان (رفیق صفائی) که اینک آماده اجرای طرحهای پیش بینی شده بود پیشنهاد شروع عملیات را می داد. بالاخص او بر امکانات سربازگیری از طریق گروه احمدزاده حساب می کرد، و بعلاوه این گروه امکان ایجاد کارهایی را در شهرهای مازنداران دارا بود که می توانست قسمت مهمی از مسائل دسته کوهستان را

حل نماید. لذا مرتباً فشار می آورد که زودتر با این گروه به توافق عملی برسیم. بالاخره در اوایل زمستان ۴۹ این مهم حاصل شد و توانستیم بر سر این موضوع که: (کار در کوه را هم اکنون باید سازمان داد) به توافق برسیم. ولی گروه احمدزاده شروع عملیات در کوه را وابسته به شروع عملیات در شهر می کردند، و معتقد بودند که: (دسته کوهستان باید منتظر سازماندهی کادرهای شهری و آمادگی آنها برای عمل بماند). ولی ما به همزمانی معتقد بودیم زیرا دسته کوهستان آماده اجرای طرح پیش بینی شده بود و اگر عمل را طبق نقشه قبلی شروع نمیکرد با دشواریهایی روبرو می شد.

این دشواریها عمدتاً عبارتند بودند از:

- ۱- امکان بروز خطر ناشی از طولانی شدن مدت شناسائی و احتمال برخورد نادلخواه با قوای ژاندارمری.
- ۲- پائین آمدن روحیه کادرهای کوه ناشی از انتظار نامحدود.

بنابراین دلایل فرماندهی کوه صلاح را در آغاز نبرد می دید. بالاخص این که بر اثر طولانی شدن مباحثات در شهر نسبت به ثمربخشی عملی و سریع این مباحثات بی اعتماد شده بود. به هر حال کادرهای شهری جنگل از فرماندهی کوه یک مهلت ۲ ماهه خواستند تا به سازماندهی افراد و آماده ساختن آنها برای پیوستن به دسته کوهستان پردازند. ولی با توجه به وضع غیرحرفه ای کادرهای گروه احمدزاده و پخش بودن آنها در شهرستانها و این که هنوز تمامی افراد گروه احمدزاده نسبت به توافق دو گروه توجیه نشده بودند و هنوز در داخل گروه مباحثات ادامه داشت کارها طبق برنامه پیش نرفت، به طوری که مهلت دو ماهه به پایان رسید در حالی که هنوز اقدامات ما به نتایج عملی نرسیده بود گرچه انتظار می رفت که به زودی نتیجه دهد. به هر حال دسته کوهستان به اجرای برنامه های اضافی منطقه شناسی در نواحی شرقی مازنداران پرداخت که خارج از برنامه پیش بینی شده بود. در اوایل بهمن این کار نیز به پایان رسیده بود و دیگر ادامه حرکت به شکل قبل برای دسته کوهستان امکان نداشت، یا باید به شهر باز می گشتند و یا این که باید برنامه عملیاتی را آغاز می نمودند. (لازم به تذکر است که تا این تاریخ دسته کوهستان به امکانات محدود درون گروهی به ۹ نفر افزایش یافت که از این عده یک نفر در جنگل مفقود گردید و جستجوهای چند شبانه روزه افراد دسته برای پیدا کردن وی به نتیجه نرسید. "۶" دسته کوهستان در دو برنامه (دو ماهه) و (۱ ماه و نیمه) از دره چالوس تا منطقه خلخال شرق مازندران، و از دره چالوس تا منطقه رامیانی واقع در شرق مازندران را شناسائی کرده و اینک آماده عمل بودند. روحیه عالی داشتند و به صورت مردان جنگل محکم و مقاوم و با تجربه شده بودند.

به هر حال فرماندهی کوه اعلام داشت که در نیمه دوم بهمن عملیات را علیرغم آمادگی عناصر شهری آغاز خواهد کرد. در داخل گروه ما هنوز طرحهای عملیاتی شهری به طور کامل تنظیم نشده بود ولی برای اجرای ضربه های تبلیغاتی طرحهای آماده ای داشتیم. در نیمه اول دی ماه یکی از کادرهای گروه جنگل که افسر وظیفه بود و به همین دلیل وظایف گروهی اش به دیگران داده شده بود به علی غیر از ارتباط با گروه جنگل دستگیر گردید "۷". این رفیق (غفور حسن پور) بود و اطلاعات وسیعی نسبت به افراد گروه کوچک ما داشت. پس از بیست روز شکنجه که بالاخره منجر به

شهادت او در زیر شکنجه شد(الف)" ۸" اعترافاتی کرد، این اعترافات سر نخ دستگیری سایر افراد گروه جنگل شد. آنها که انتظار فاش شدن آسرار را نداشتند (کاملاً تصور می شد که چون رفیق نامبرده در ارتباط با فعالیتهای گروه دستگیر نشده لذا موردی ندارد که مسائل مربوط به گروه را مطرح سازد که این اشتباهی بزرگ بود و لازم بود رفقائی که به هر نحو در معرض خطر قرار داشتند سریعاً مخفی می شدند." ۹") بدین ترتیب در شهر غافلگیر شده و دستگیر شدند.

به هر حال انتظار بیش از حد، و عدم یک سازمان محکم زیر زمینی شهری در آن موقع در تاریخ ۱۳ بهمن نتایج مخرب خود را به بار آورد. در این روز حمله تدارک شده سراسری سازمان امنیت به گروه ما شروع شد. در فاصله ۲۴ ساعت سه نفر در گیلان "۱۰" و پنج نفر در تهران "۱۱" دستگیر شدند و در روزهای بعد دو تن دیگر "۱۲" در تهران بازداشت گردیدند. به طوری که از کل کادرهای شهری گروه جنگل فقط پنج نفر باقی ماندند و شبکه شهری ما از هم پاشید "۱۳".

در این زمان دسته کوهستان که با یک عنصر شایسته از گروه /حمدزاده به نام رفیق (فرهودی) تقویت شده بود و تعدادشان به ۹ نفر

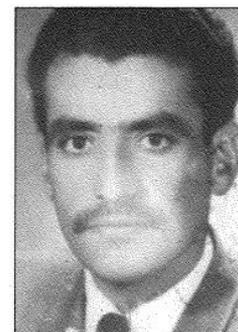


محمد هادی فاضلی سیف دلیل صفایی اسماعیل معینی عراقی شجاع الدین مشیدی اسکندر رحیمی بیچی

رسیده بود از منطقه شرقی مازندران از طریق جاده اتوموبیل رو به منطقه سیاهکل منتقل شده بودند و در ارتفاعات جنوبی سیاهکل (کوهستانهای دیلم) مستقر شده و آماده عملیات بودند.

در تاریخ ۱۶ بهمن در جنگلهای جنوبی سیاهکل با رفقای دسته کوهستان تماس گرفتیم "۱۴" و ضربه های وارده را به اطلاع آنها رساندیم. نه ما و نه آنها هنوز از دستگیری رفیقی که در کوهپایه های سیاهکل معلم بود (رفیق نیری)(ب) و محل انبارک آذوقه را در آن منطقه می دانست مطلع نبودیم البته این رفیق اطلاع نداشت که دسته کوهستان در آن موقع در سیاهکل موضع گرفته است. لذا مطرح ساختیم که او به زودی دستگیر خواهد شد. بنابراین رفقای کوه تصمیم گرفتند که یکی از افراد خود را نزد او بفرستند و او را فراری دهند.

در روز ۱۹ بهمن که برای حمله به پاسگاه ژاندارمری انتخاب شده بود، رفیق (هادی بنده خدا) از کوه پائین آمد تا در دهکده (شاغوزلات) معلم جوان دهکده (رفیق نیری) را ببیند و از خطری که او را تهدید می کند مطلع اش ساخته و او را فراری دهد غافل از آن که ضربه از شهر به آنجا هم سرایت کرده است و ژاندارمری خانه (نیری) را در محاصره دارند. به هر حال رفیق (هادی بنده خدا) در دهکده شاغوزلات پس از یک درگیری مسلحانه به دست دشمن اسیر می شود، رفقائی که در ارتفاعات بودند با صدای تیراندازی از واقعه مطلع می شوند و قرار می شود طبق طرح قبلی حمله را شروع کنند و ضمناً موجبات رهائی رفیق زندانی را فراهم آورند.



هادی بنده خدا لنگرودی

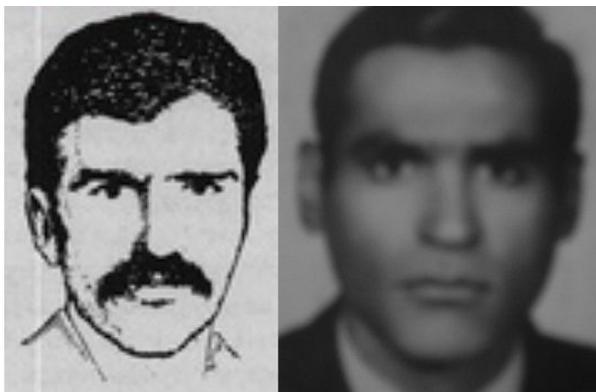
در شامگاه ۱۹ بهمن آنها از مواضع خود خارج شدند و پس از تصاحب یک اتوبوس کوچک در جاده سیاهکل-لونک به سیاهکل حمله کردند، هدف اصلی پاسگاه ژاندارمری و پست جنگلداری بود. در این حمله تمام موجودی سلاح های پاسگاه که عبارت از ۹ قبضه تفنگ M1 و برنو و مسلسل بود تصاحب گردید. در این عمل معاون پاسگاه سیاهکل و فرد دیگری کشته شدند و رفقا بدون دادن تلفات به ارتفاعات جنوبی عقب نشینی کردند، (ضمناً رفیق زندانی در پاسگاه نبود و همراه رئیس پاسگاه به رشت برده شده بود).

از ۱۹ بهمن تا ۸ اسفند ۴۹ فاصله ای بود که دسته کوهستان مورد حمله متمرکز نیروهای دشمن قرار گرفت. آنها دلیرانه نبرد کردند و بیش از ۶۰ نفر افسر و درجه دار و سرباز دشمن را از پای درآوردند.

برای همه این سؤال پیش آمده که چرا دسته کوهستان به این سرعت متلاشی گردید؟

هرکس به نوعی این شکست را توجیه و تحلیل کرده است، ولی بسیاری مسائل برای کسانی که این شکست را مورد بحث قرار داده اند روشن نبوده است. در اینجا کوشش می شود که علل اصلی و فرعی شکست بررسی شود. ولی قبلاً لازم می دانم که مسائلی را عنوان سازم.

گروه با توجه به این موضوع که ممکن است در هر لحظه از عمل ناپود شود کار خود را آغاز کرد، ما بیشترین کوشش را برای مخفی ماندن فعالیت‌هایمان کرده بودیم. به راستی در این کار موفق شدیم. رفقای ما ۵ ماه در کوهستانها و جنگلها بدون گذاردن کوچکترین رد پائی به شناسائی پرداختند و کادرهای شهری و ارتباطی ما نیازمندیهای تدارکاتی آنها را تأمین می نمودند ولی عمر فعالیت‌های قبل از عمل باید محدود باشد. ما خود این را نیک می



هوشنگ نیری

جلیل انفرادی

دانستیم و قبلاً یک بار تجربه کرده بودیم. (در اینجا تضادی مطرح است. تضاد بین مدت زمان تدارک و کیفیت تدارک). یک گروه باید از طرفی برای شروع به عمل دست به تدارکاتی بزند که بدون آنها نمی تواند عمل کند و طبعاً هر قدر این تدارکات بهتر صورت گیرد موفقیت عمل بیشتر است، و از طرفی باید این کار را در مدت زمان محدودی انجام دهد. زیرا زمان تدارک برای گروههای ابتدائی بی تجربه خود یک عامل منفی می باشد. چرا که زمان به دستگاههای پلیسی امکان ردیابی و وارد ساختن ضربه به گروه یا تیم بی تجربه را می دهد. ما این تضاد را درک می کردیم ولی هیچ معادله ای در دست نداشتیم که بر طبق آن زمان شروع عمل را تعیین کنیم.

لذا تمایل به شروع عمل با امکانات بیشتر، ما را از دست زدن به عمل در رأس موقعی که از قبل پیش بینی کرده بودیم بازداشت و همین باعث شد که زمان به سود دشمن و به زیان ما کار کند و ما در شهر ضربه بخوریم پیش از آن که دست به عمل زده باشیم.

باید خاطرنشان سازیم که: عامل زمان فقط قبل از شروع عمل برای گروه یا تیم یک عامل منفی محسوب می شود. زیرا که گروه یا تیم هیچ تجربه عینی از برخورد با دشمن ندارد ولی مسلماً پس از دست زدن به عمل و جذب تجارب حاصل از عمل و استحاله چریکی گروه عامل زمان دیگر نقش منفی نخواهد داشت بلکه از آنجا که آینده از آن انقلابیون است زمان به عاملی مثبت بدل می گردد.

به نظر من عواملی که دست به دست هم دادند و موجبات ناپودی کامل دسته کوه را فراهم ساختند عمدتاً خطاهای تاکتیکی بودند ولی از لحاظ سیاسی-نظامی، فرماندهی دسته کوهستان مرتکب یک اشتباه بزرگ استراتژیک گردید، که ذیلاً بدین موارد می پردازیم. علل تاکتیکی شکست دسته کوه عبارت بودند از:

۱. تأخیر در شروع عملیات.

۲. عدم یک سازمان زیر زمینی محکم با کادرهای مخفی در شهر.

۳. عدم یک سیستم ضد اطلاعاتی دقیق و حساب شده.

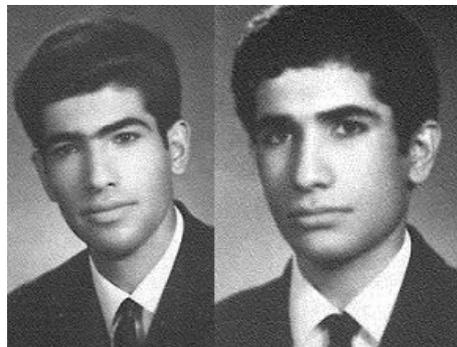
۴. عدم هماهنگی گروههای دیگر از لحاظ عمل و نظر با گروه جنگل.

۵. عدم قاطعیت افراد کوه در برخورد با حوادث.

به طوری که چهار نفرشان توسط روستائیان ناآگاه دستگیر شدند "۱۵" و این رفقا به خاطر طرز تفکر ذهنی خود و به خاطر این که مبدا یک روستائی آسیب ببیند با آنها رفتار خشن نظامی نکردند، آنها فکر می کردند که به هیچ وجه به هیچ روستائی در هیچ شرایطی نباید آسیبی برسد. لذا وقتی دهقانان درصدد دستگیری آنان برآمدند مسلحانه اقدام نکردند، آنها از این اصل که خود بدان آگاهی داشتند غافل شدند که: (در مرحله ابتدائی جنگ چریکی نیات سیاسی دسته کوچک چریکی بر روستائیان روشن نبوده و آنها بر طبق روابط جاری عمل می کنند). وقتی نشان دادن قاطعیت

چریکی و قدرت است که ضامن حفظ و بقای چریک است نه ملایمت و ملاطفت او. در اوایل ملایمت به حساب ضعف گذاشته می شود، چریک باید قدرت تمام و خشونت کامل موجودیت خودش را اثبات کند. آن گاه با استفاده از این قدرت برنامه هائی به سود دهقانان و به زیان دشمنان آنها انجام دهند. تنها به این صورت است که دهقانان به قدرت و نیت چریک پی می برند و از او حمایت می کنند.

اما علت اصلی شکست دسته کوهستان چیز دیگری بود زیرا دسته کوهستان می بایست متکی به خود باشد و بدون تکیه بر شهر با تدارکاتی که از قبل شده بود به حرکت و مبارزه خود ادامه دهد. این علت اساسی «تغییر در طرح استراتژیک دسته کوه» بود. افراد دسته کوهستان در هفته های آخر برنامه شناسائی خود در مباحثات خود به این نتیجه رسیده بودند که:

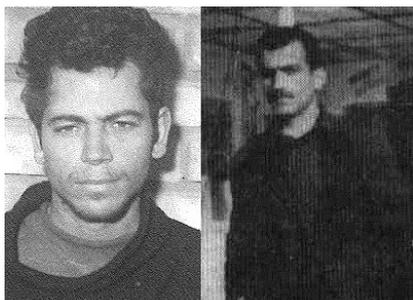


محمد رحیم سمایی مهدی اسحاقی

«عملیات باید طوری تنظیم شود که بر منطقه تحت عمل تأثیر بگذارد»، بدین ترتیب «تئوری تأثیرات منطقه ای عملیات» جای «تئوری تأثیرات سراسری عملیات» را می گرفت. تأثیر این تغییر

استراتژیک بر حرکات تاکتیکی این بود که رفقای کوه پس از اولین ضربه، دیگر نمی بایست به سرعت منطقه را ترک می کردند، بلکه می بایست در منطقه می ماندند و به شناسائی دقیق تاکتیکی می پرداختند، تا بتوانند ضربات بعدی را در همان منطقه وارد سازند تا تداوم ضربات بر منطقه تأثیر گذارده و خلق منطقه را به مبارزه بکشاند. انعکاس عمل این تغییر در برنامه استراتژیک بدین صورت بود که رفقا با فراموش کردن اصل اساسی «حرکت مداوم» در منطقه باقی ماندند و قرار گذاشتند که مدت ۳۰ روز از منطقه شناسائی تاکتیکی نمایند و سپس منطقه را به سمت شرق ترک کنند. با استفاده از انبارهای آذوقه بدون گذاشتن رد پا از منطقه دور شوند و پس از پیوستن نفرات جدید از شهر مجدداً به منطقه سیاهکل - دیلمان بازگشته با انکاء به شناسائی تاکتیکی ۲۰ روزه یک سری عملیات به منظور تأثیر بخشی در منطقه لاهیجان انجام دهند. البته آمادگی منطقه لاهیجان به علت تضادهای شدید بین چایکاران و سازمان چای، بین دامداران و اداره منابع طبیعی و بین بوروکراسی و متنفذین از یک طرف و خلق از طرف دیگر شرایط مناسبی را ارائه می کرد.

از طرفی فرماندهی دسته کوهستان هیچ گاه پیش بینی نمی کرد که دشمن چنین نیروی عظیمی را برای نابودی دسته کوچک ۸ نفری کوه گسیل دارد. فرماندهی دسته کوه در نهایت انتظار داشت که نیروهای گروهان ژاندارمری لاهیجان در مرحله اول به میدان فرستاده شوند، و هرگز تصور نمی کرد که هنگ ژاندارمری گیلان و تمام نیروهای پلیس و ارتش در منطقه بسیج شوند و با استفاده از دهها هلی کوپتر به جستجو پردازند. در حالی که عملاً چنین شد و سپهبد اویسی فرمانده ژاندارمری کل، شخصاً در سیاهکل ستاد عملیات تشکیل داده و عملیات را رهبری می کرد. غلامرضا برادر شاه هم برای بازرسی و سرکشی به سیاهکل اعزام شده بود. افراد هنگ ژاندارمری گیلان تمام خطوط مراصلاتی منطقه را شدیداً کنترل می کردند و منطقه را به محاصره درآورده بودند و یک گردان ارتشی از پادگان منجیل به سمت منطقه به حرکت درآمده بود.



محمد علی محدث قندچی احمد فرهودی

بدین ترتیب بود که دسته کوهستان پس از حمله به پایگاه سیاهکل به ارتفاعات جنوبی عقب نشینی کرد و طبق برنامه شروع به شناسائی و گشت زنی کرد. طبعاً آذوقه ۲۰ روزه را باید از انبارک آذوقه واقع در قله (کاکوه) که با کمک نیروی معلم روستائی دستگیر شده ایجاد شده بود تأمین می کردند. به طوری که اکنون می دانیم نیروی دستگیر شده بود و تحت شکنجه محل انبار را به دشمن گفته بود و دشمن عمده نیروی خود را در حوالی «کاکوه» بسیج کرده و با

استفاده از همه نوع تجهیزات بالاخص هلی کوپتر چهار نفر از رفقای کوه را که به منظور برداشت آذوقه به محل آمده

بودند، به محاصره درآورده، موقعیت طبیعی نیز مناسب نبود، به علت زمستان درختان جنگلی، برگ نداشتند و از نظر نظامی این یک عامل منفی برای چریک کوه محسوب می شد و امکان استفاده از هلی کوپتر را به دشمن می داد.

فدائیان کوهستان مدت ۴۸ ساعت با قوای متمرکز دشمن پیکار کردند و آن گاه که مهمات شان به پایان رسید، دو نفرشان "۱۶" با دست زدن به عمل فدائی با انفجار نارنجک خودشان را با چند تن از عوامل دشمن نابود ساختند و دو نفر دیگر رمقی در تن نداشتند به اسارت دشمن درآمدند "۱۷" یکی از افراد توانست از محاصره خارج شود که چند روز بعد در ۸ اسفند در حوالی یک روستا به طور نیمه جان یافته شد "۱۸". بدین ترتیب از دسته ۹ نفری کوهستان ۷ نفر به اسارت دشمن درآمدند و ۲ تن در جنگل به شهادت رسیدند.



عباس دانش بهزادی

در مجموع از افراد گروه ۲۲ نفری جنگل در کوه و شهر جمعاً ۱۷ نفر دستگیر شدند که از این ۱۷ نفر ۱۳ نفر در تاریخ ۲۷ اسفند ۴۹ توسط عوامل امپریالیسم در ایران تیرباران شدند "۱۹" و فقط ۵ تن از گروه جنگل زنده و آزاد ماندند. این عده در تاریخ ۱۸ فروردین ۵۰ به انتقام اعدام رفقای خود رئیس اداره دادرسی ارتش رژیم را در یک محکمه انقلابی محاکمه و او را به مرگ محکوم کردند و حکم اعدام را در سحرگاه همان روز در مورد او به اجراء درآوردند.

از تجارب دسته کوهستان میتوان نتایج زیر را گرفت:

۱. گروههای کوچک می توانند مبارزه مسلحانه را تدارک و آغاز کنند.
۲. عامل زمان قبل از شروع عملیات حساب شده نظامی، یک عامل منفی است، لازم است در یک لحظه مناسب عمل آغاز شود.
۳. در آغاز گروه باید به خود متکی باشد و با اتکاء خودش عمل را شروع کند.
۴. سازماندهی شهری باید بر تمام قواعد فن پی ریزی شود و حتماً کادرهای اساسی باید حرفه ای و مخفی باشند «هرچه کادر حرفه ای بیشتر، بهتر».
۵. عناصری که شناسائی و اطلاعات شان زیاد است نقاط خطر محسوب می شوند و حتماً باید از دسترس پلیس خارج شوند.
۶. باید از هر وسیله ای برای وصول به هدف سود جست و از رمانتیسیم انقلابی پرهیز کرد.
۷. در عملیات چریکی کوه باید روی عکس العمل نظامی تمرکز یافته دشمن حساب کرد و با رعایت اصل (تحرک مطلق) اقدامات دشمن را بی ثمر گذاشت.
۸. سه اصل طلائی چریکی، تحرک مطلق، عدم اطمینان مطلق، هوشیاری مطلق، را باید همیشه و همه جا رعایت کرد.

زیر نویس

(الف) - مادر رفیق شهید غفور حسن پور هنگامی که خبر تیرباران فرزندش را به او رساندند چنین گفت: «انقلاب ایران همچون درخت تناوری است که ریشه های قطورش در دل خاک وطن جای دارد. پسر من و نظایر پسر من تنها شاخه های این درخت هستند و دشمن تنها می تواند شاخه های این درخت را بزند ولی ریشه همچنان پابرجاست و با زدن هر شاخه، شاخه های بسیار خواهند روئید. پس من از مرگ فرزندم دلگیر نیستم، امید من به شاخه های جدید است.»

(ب) - او در زیر شکنجه شدید محل انبار واقع در قله کاکوه سیاهکل را گفت و بعدها در دادگاه به حبس محکوم شد.

چریکهای فدائی خلق

توضیحات:

- ۱- این سه تن رفقا غفور حسن پور، اسکندر صادقی نژاد و حمید اشرف بودند.
- ۲- این گروه در جنبش به نام گروه جزئی نامیده می شود. مرکزیت این گروه از سال ۱۳۴۵ رفقا بیژن جزئی، حسن ضیا ظریفی و عباس سورکی بودند. این سه رفیق فدایی همراه با چهار رفیق فدایی دیگر، مشعوف (سعید) کلانتری، محمد چوپان زاده، احمد جلیل افشار و عزیز سرمدی و دو مجاهد خلق، مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار در ۲۹ فروردین سال ۱۳۵۴ در تپه های اوین به گلوله بسته شدند. به شهادت رسیدند.
- ۳- این دو تن رفقا علی اکبر صفایی فراهانی و محمد صفاری آشتیانی بودند.
- ۴- این ۶ تن رفقا علی اکبر صفایی فراهانی، رحیم سمعی، جلیل انفرادی، عباس دانش بهزادی، مهدی اسحاقی و هادی بنده خدا لنگرودی بودند. بعدها به تدریج رفقا محمد محدث قندچی، هوشنگ نبیری و احمد فرهودی به دسته جنگل اضافه شدند. یک نفر دیگر به نام ایرج صالحی هم به دسته جنگل می پیوندید که پس از مدتی به علت عدم تحمل شرایط سخت به طور مخفیانه از گروه جدا شده و به طور کلی از فعالیت سیاسی کناره گیری می کند. او نیز پس از زویداد سیاهکل دستگیر و به دو سال زندان محکوم می شود. از جانب ایرج صالحی هیچ ضربه ای به گروه جنگل وارد نمی شود.
- ۵- این گروه از مجموعه ای از فعالان سیاسی در مشهد، تبریز، مازندران و تهران تشکیل شده بود که مرکزیت آن در سال ۱۳۴۹ رفقا مسعود احمدزاده، عباس مفتاحی و امیر پرویز پویان بودند.
- ۶- این فرد ایرج صالحی بود.
- ۷- رفیق غفور حسن پور در روز ۲۳ آذر ۱۳۴۹ در پادگان نیروی هوایی دستگیر شد. مشخص نیست علت این خطا در مورد تاریخ دستگیری این رفیق چیست.
- ۸- رفیق غفور حسن پور از تاریخ دستگیری به طور ممتد تحت شکنجه شدید بوده اما به دلایل بسیار و منجمله به علت دیده شدن این رفیق توسط بعضی از دستگیر شدگان که آن موقع به زندان عمومی برده شدند، این رفیق زیر شکنجه به شهادت نرسیده و همراه با ۱۲ فدایی در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ اعدام شد.
- ۹- یکی از دلایلی که سبب شد تا رفقای دیگر مخفی نشوند، عدم اطلاع آنان از تمامی مدارکی بود که در دستگیریهای ۱۶ آذر تا ۲۳ آذر به دست ساواک افتاده بود. دلیل دیگر این بود که در اوایل دی ۱۳۴۹ ساواک طی یک اطلاعیه فریب دهنده از کشف یک گروه ۷ نفری خبر داد. در این اطلاعیه اسامی ۴ تن از دستگیر شدگان قید شده بود و به بعضی مدارک کشف شده اشاره شده بود. به احتمال زیاد رفقای که آزاد بودند فکر می کردند که دستگیر شدگان در بازجوییها دامنه اطلاعات ساواک را به خود محدود کرده اند. در حالی که بازجویان ساواک این محدود کردن را نمی پذیرفتند و برای این که رفقای بیرون از زندان را هشیار نکنند از دستگیری حداقل دو نفر که به نوعی در ارتباط با گروه بودند و اسم آنها در بازجوییهای اولیه مطرح شده بود خوداری کردند. نکته مهم دیگر این بود که قبل از این دستگیری گروه سیروس نیاوندی عملیاتی نا موفق برای گروگان گرفتن سفیر آمریکا در ایران انجام داده بود. این عملیات که گروه جنگل از آن اطلاع نداشت سبب هشیاری بیشتر ساواک شد و در ضمن کیفیت شکنجه نسبت به گذشته افزایش یافت به شکلی که شلاق به کف پا برای اولین بار در مورد دستگیر شدگان به اجرا گذاشته شد. همچنین باید در بطن «اشتباه بزرگی» که رفیق حمید اشرف به آن اعتراف می کند این خطا را هم اضافه کرد که گروه نسبت به اعترافات که قبلاً در مورد رفیق غفور حسن پور صورت گرفته بود و گروه از آن مطلع بود، برخورد مناسب نکرد به ویژه آن که تجربه گروه در سال ۱۳۴۶ وجود داشت. در آن موقع با دستگیری رفقا جزئی و سورکی تمام کسانی که امکان لو رفتن آنها وجود داشت بلافاصله زندگی مخفی را آغاز کردند. به گمان من همه این اشتباهات به این علت بود که گروه می خواست قبل از شروع عملیات هیچ واکنشی که موجب هشیاری پلیس شود نشان ندهد که همان گونه که رفیق حمید تاکید کرده این یک اشتباه بزرگ بوده است. این اشتباه به شکل دیگر و به علت عدم شناخت ابعاد شکنجه در ضربه به خانه تیمی رفقا امیر پرویز پویان و اسکندر صادقی نژاد خود را نشان داد.

- ۱۰- تعداد دستگیر شدگان که رفیق حمید به آن اشاره می کند به کسانی مربوط می شود که در ارتباط تنگاتنگ کار تشکیلاتی گروه بودند. اما تعداد دستگیر شدگان که در ارتباط با هواداری از گروه بودند بسیار بیشتر بوده است. در گیلان رفقا اسکندر رحیمی مسچی و ایرج نیری دستگیر شدند و یک رفیق دیگر هم در خوزستان دستگیر شد.
- ۱۱- این ۵ تن رفقا محمد هادی فاضلی، سیف دلیل صفایی، اسماعیل معینی عراقی و شعاع الدین مشیدی بودند. نفر پنجم برای من مشخص نیست.
- ۱۲- یکی از این دو تن رفیق احمد خرم آبادی است. نفر دیگر برای من مشخص نیست.
- ۱۳- این ۵ تن رفقا حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد، محمد صفاری آشتیانی، رحمت پیروندیری و منوچهر بهایی پور بودند.
- ۱۴- این تماس توسط رفیق حمید اشرف صورت گرفته است.
- ۱۵- تعداد دستگیر شدگان در این خانه ۳ تن شامل رفقا علی اکبر صفایی فراهانی، جلیل انفرادی و هوشنگ نیری که زخمی شده بود، است.
- ۱۶- این دو تن رفقا رحیم سماعی و مهدی اسحاقی بودند.
- ۱۷- این دو تن رفقا احمد فرهودی و مُحدث قندچی بودند.
- ۱۸- این رفیق عباس دانش بهزادی بود.
- ۱۹- تاریخ اعدام ۱۳ نفر سپیده دم روز ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ است. این رفقا جلیل انفرادی، هادی بنده خدا لنگرودی، غفور حسن پور، عباس دانش بهزادی، اسکندر رحیمی مسچی، سیف دلیل صفایی، علی اکبر صفایی فراهانی، محمد هادی فاضلی، احمد فرهودی، مُحدث قندچی، شعاع الدین مشیدی، اسماعیل معینی عراقی و هوشنگ نیری بودند.